

۱۴۰۵/۰۲/۱۹

۷/۱۴۰۴/۸۴۰

شماره پرونده: ۸۴۰-۱۶۸-۱۴۰۴ کی

استعلام:

در صورتی که پرونده با موضوع قتل در دادگاه کیفری یک مطرح و منتهی به رأی محکومیت گردد و متهم اعتراض نکند و تقاضای اعمال ماده ۴۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری را نماید لیکن اولیای دم به رأی صادره اعتراض کنند و پرونده به دیوان عالی کشور ارسال شود و رأی بدوی تأیید گردد در ضمن متهم پرونده دیگری هم دارد که در دادگاه کیفری ۲ منجر به محکومیت شده است در راستای ماده ۵۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری در خصوص رأی تجمیعی (ادغام) کدام مرجع صالح به رسیدگی است؟

پاسخ:

سؤال دارای ابهام است؛ با مفروض دانستن آنکه جرم قتل مذکور در استعلام به محکومیت تعزیری منجر شده و مشمول اعمال مقررات تعدد جرم موضوع ماده ۵۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در مرحله اجرای احکام کیفری است، با عنایت به صدر بند «پ» ماده ۵۱۰ قانون پیش گفته، در فرض سؤال که حداقل یکی از احکام در دیوان عالی کشور ابرام شده است، پس از نقض احکام در دیوان عالی کشور در اجرای قسمت اخیر بند «پ» ماده یادشده ناظر به بند «الف» همان ماده، مرجع صالح برای صدور حکم واحد، دادگاه کیفری یک است که دارای صلاحیت بالاتر نسبت به دادگاه کیفری دو می باشد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۲/۲۶

۷/۱۴۰۴/۸۲۹

شماره پرونده: ۸۲۹-۱۹۲-۱۴۰۴ع

استعلام:

در خصوص دعاوی مطروحه از سوی اشخاص حقیقی به خواسته مطالبه بهای اراضی واقع در طرح‌های راه‌سازی مربوط به سنوات دور عمدتاً قبل از انقلاب اسلامی) چنانچه زمان اجرای طرح‌های مقررات حاکم از جمله بند ۹ ماده ۵۰ قانون برنامه بودجه مصوب ۱۳۵۱ که مجوز اجرای طرح‌های عمرانی را بدون پیش‌بینی پرداخت وجه بابت اراضی مورد نیاز فراهم نموده حال چنانچه اقدامات دستگاه اجرایی طبق قوانین لازم‌الاجرای زمان خود صورت پذیرفته باشد لکن در سال‌های اخیر خواهان با استناد به لایحه قانونی نحوه خرید و تملک اراضی و املاک برای برنامه‌های عمومی عمرانی و نظامی دولت مصوب ۱۳۵۸ مبادرت به طرح دعوا علیه وزارت راه و شهرسازی و شرکت‌های مادر تخصصی وزارت راه و شهرسازی و مطالبه بهای اراضی مذکور نماید حال با عنایت به نظریه شورای نگهبان به شماره ... مورخه ۱۳۸۵/۱۱/۲۱ در خصوص بند ۹ ماده ۵۰ قانون مزبور بر اینکه «اتلاق جواز استفاده نمودن دولت از اراضی مذکور را خلاف موازین شرع دانسته است.» در پاسخ بفرمایید آیا بهای اراضی واقع در طرح‌های راه‌سازی به شرح فوق قابل مطالبه از سوی اشخاص و مالکین می‌باشد یا خیر؟

پاسخ:

با توجه به نظریه شماره ۲۲۸۱۸/۳۰/۸۶ مورخ ۱۳۸۶/۷/۴ شورای محترم نگهبان مبنی بر خلاف موازین شرع دانستن اطلاق بند ۹ ماده ۵۰ قانون برنامه و بودجه کشور مصوب ۱۳۵۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی متضمن جواز استفاده دولت از اراضی واقع در خارج از محدوده شهرها که در مسیر راه‌های اصلی یا فرعی و یا خطوط مواصلاتی و برق و مجاری آب و لوله‌های گاز و نفت قرار می‌گیرد و همچنین اطلاق این مقرره در خصوص عدم مسئولیت دولت به پرداخت وجه در مواردی که عیناً یا منفعتاً مشمول ضمان ید می‌باشد، در خصوص اراضی که طبق ضوابط شرعی دارای مالک یا ذی‌حق شرعی می‌باشد و همچنین نظریه مورخ ۱۳۹۰/۴/۸ همان مرجع موضوع نامه شماره ۴۲۹۸۲/۳۰/۹۰ مورخ ۱۳۹۰/۴/۲۸ به وزیر راه و شهرسازی و تأکید بر نظریه قبلی و از جمله تصریح به این موضوع که «تصرفات غیر شرعی که توسط دولت‌های رژیم منحل سابق انجام گرفته، موجب ایجاد حقوق مکاتبه

برای دولت‌ها نمی‌گردد؛ بلکه تصرف غیرمشروع در اموال و حقوق مردم باید جبران شود و طبعاً چون این اراضی تحت تصرف دولت جمهوری اسلامی است، باید حق ذی‌حق داده شود» و همچنین با توجه به مفاد مواد ۱ و ۱۲ لایحه قانونی نحوه خرید و تملک اراضی و املک برای اجرای برنامه‌های عمومی، عمرانی و نظامی دولت مصوب ۱۳۵۸ با صلاحات و الحاقات بعدی و با لحاظ رأی شماره ۷۳۳۳۲۴ مورخ ۱۴۰۳/۱۰/۴ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری و تصریح این رأی به منسوخ بودن بند ۹ ماده ۵۰ قانون پیش‌گفته و همچنین رأی وحدت رویه شماره ۶۰ مورخ ۱۳۷۴/۴/۱۷ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری و تصریح به تکلیف دولت به پرداخت بهای اراضی تملک شده واقع در مسیر راه‌های اصلی یا فرعی یا خطوط مواصلاتی و برق و مجاری آب و لوله‌های گاز و نفت، بهای اراضی واقع در طرح‌های عمومی، عمرانی و نظامی دولت (در فرض سؤال طرح‌های راه‌سازی) که در زمان حاکمیت بند ۹ ماده ۵۰ پیش‌گفته تملک شده است، از سوی مالک و یا قائم‌مقام قانونی وی وفق عمومات حاکم، قابل مطالبه است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۲/۲۰

۷/۱۴۰۴/۸۲۵

شماره پرونده: ۱۶۸-۸۲۵-۱۴۰۴ کی

استعلام:

با توجه به رأی وحدت رویه شماره ۸۷۵ مورخ ۱۴۰۴/۱۰/۲۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

الف- چنانچه جرایم تصادفات و حوادث کار با جرایم درجه شش و بالاتر توأم شوند، آیا دادسرا صالح به رسیدگی است؟

ب- چنانچه جرایم درجه شش و بالاتر با جرایم تعزیری درجه هفت و هشت توأم شوند و دادسرا در خصوص جرایم تعزیری درجه شش و بالاتر قرار منع تعقیب صادر کند و نسبت به جرم درجه هفت و هشت عقیده به جلب به دادرسی داشته باشد، دادسرا چه تصمیمی باید اتخاذ کند؟ جلب به دادرسی و کیفرخواست یا صرفاً صدور دستور؟ پرونده را باید به کدام دادگاه ارسال کند؟

چنانچه مرجع رسیدگی به پرونده را دادگاهی بدانیم که صلاحیت رسیدگی به جرم درجه شش و بالاتر را دارد، (حسب مورد دادگاه کیفری دو یا دادگاه کیفری یک)؛ هر چند در خصوص جرایم مذکور در دادسرا قرار منع تعقیب صادر شده باشد، آیا دادگاه مذکور می‌تواند با این استدلال که رسیدگی توأمان منتفی شده است، قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه صلح صادر کند؟

پاسخ:

الف- چنانچه شخصی متهم به ارتکاب جرائم متعدد باشد که با توجه به درجه یا نوع جرم ارتكابی (بندهای ۹ و ۱۰ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲) به برخی از آنها به صورت مستقیم در دادگاه صلح رسیدگی شود؛ اما رسیدگی به جرائم دیگر مستلزم انجام تحقیقات مقدماتی در دادسرا و سپس طرح در دادگاه کیفری صالح باشد؛ از آنجا که تفاوت صلاحیت بین این مراجع، تفاوت در صلاحیت ذاتی نیست و با توجه به ضرورت رسیدگی توأم به اتهامات متعدد متهم در دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به جرم مهم‌تر را دارد (موضوع ماده ۳۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲)، همچنین با لحاظ استثنایی بودن واگذاری امر تحقیقات

مقدماتی به دادگاه صلح و با هدف پیش‌گیری از عواقب و آثار بعدی؛ از جمله تشکیل پرونده‌های متعدد برای متهم واحد و ضرورت اعمال مقررات تعدد جرم و همانگونه که در رأی وحدت رویه شماره ۸۷۵ مورخ ۱۴۰۴/۱۰/۲۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور آمده است، تحقیقات مقدماتی تمام این جرائم ابتدا در دادسرا انجام می‌شود و پس از صدور کیفرخواست، به منظور رسیدگی توأم به تمام جرائم ارتكابی، پرونده نزد مرجعی که برای رسیدگی به جرم مهم‌تر صلاحیت دارد، ارسال می‌شود.

ب- نظر به اینکه با طرح شکایت و انجام تحقیقات در خصوص جرایم متعدد در دادسرا که برخی از آن‌ها (جرایم تعزیری درجه ۷ و ۸) در صلاحیت دادگاه صلح و برخی دیگر (جرایم تعزیری درجه ۶ و بالاتر) حسب مورد در صلاحیت دادگاه کیفری یک یا دو است، به لحاظ رسیدگی توأم و رعایت اصل وحدت دادرسی، برای دادگاه کیفری یک یا دو و به تبع آن برای دادرسی که در معیت آن انجام وظیفه می‌کند، صلاحیت ایجاد شده است؛ در صورتی که در دادسرا در خصوص جرایم تعزیری درجه ۶ و بالاتر قرار منع تعقیب و در مورد جرایم تعزیری درجه ۷ و ۸ قرار جلب به دادرسی صادر شده باشد، هر چند اصولاً رسیدگی به جرایم اخیر در صلاحیت دادگاه صلح است؛ اما با عنایت به استمرار صلاحیت ایجادشده حسب مورد برای دادگاه کیفری یک یا دو، رسیدگی به جرایم تعزیری درجه ۷ و ۸، همچنان در صلاحیت دادگاه اخیر است.

با عنایت به مراتب فوق، پاسخ به سؤال اخیر در بند «ب» منتفی است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۲/۰۶

۷/۱۴۰۴/۸۰۰

شماره پرونده: ۸۰۰-۱۲۷-۱۴۰۴ ح

استعلام:

با توجه به تبصره ماده ۱۰۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، مقصود از سه برابر هزینه دادرسی، هزینه دادرسی دعوای اصلی است و یا دعوای واهی؟ برای مثال، خواهان دعوای اعسار از پرداخت هزینه دادرسی مطرح نموده و دادگاه مراتب ماده ۱۰۹ پیش گفته را احراز نموده است، در چنین فرضی، سه برابر هزینه دادرسی در دعوای اعسار از هزینه دادرسی کدام هزینه است؟ هزینه دعوای اصلی یا هزینه دعوای اعسار؟

پاسخ:

تبصره ماده ۱۰۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، ناظر به دعوای موضوع متن ماده است که خوانده می‌تواند تقاضای تأمین نماید؛ در حالی که در دعوای اعسار از پرداخت هزینه دادرسی، درخواست تأمین موضوع این ماده از سوی خوانده دعوای اعسار پذیرفته نیست؛ ضمن آنکه، در بند «الف» ماده ۷۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸، برای رد دعوای اعسار، جریمه‌ای پیش‌بینی شده بود که در قانون آیین دادرسی صدرالذکر، این حکم حذف شده است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۲/۰۵

۷/۱۴۰۴/۷۶۲

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۵۵-۷۶۲ کی

استعلام:

در مواد ۵ و ۶ (اصلاحی ۱۴۰۳) قانون مجازات قاچاق اسلحه و مهمات و دارندگان سلاح و مهمات غیر مجاز مصوب ۱۳۹۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی، نوع جرم و میزان و درجه مجازات‌ها تعیین شده است؛ اما در ماده ۷ (جایگزین ۱۴۰۳) این قانون مقرر شده است که با وجود شرایطی مجازات‌های حبس موضوع مواد ۵ و ۶ قانون، یک درجه تشدید می‌شود. آیا این تشدید مجازات منجر به تغییر درجه مجازات هم می‌شود و یا آنکه مانند وصف تکرار و تعدد جرم صرفاً وصف مشدده بوده و درجه مجازات را تغییر نمی‌دهد؟ به عنوان مثال، در بند «ت» ماده ۶ این قانون، مجازات بزه نگهداری سلاح گرم سبک خودکار، مهمات یا قطعات مؤثر آن حبس تعزیری درجه چهار و جزای نقدی به میزان سه تا پنج برابر ارزش روز آن تعیین شده است که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه کیفری دو می‌باشد؛ در صورتی که تعداد سلاح دو قبضه و بیشتر باشد، آیا می‌توان گفت جرم تعزیری درجه سه و در صلاحیت دادگاه کیفری یک است و یا از آنجا که اصل عنوان مجرمانه، فارغ از اوصاف آن، نگهداری سلاح گرم سبک خودکار بوده و جرم تعزیری درجه چهار است، با وجود وصف مشدده نیز همچنان جرم تعزیری درجه چهار و در صلاحیت دادگاه کیفری دو است؟

پاسخ:

ملاک تشخیص «درجه جرم» و تعیین مرجع صالح برای رسیدگی به آن «مجازات قانونی جرم» است؛ بر این اساس در فرض سؤال که وفق صدر ماده ۷ و بند «ت» این ماده ناظر به بند «ت» ماده ۶ (اصلاحی ۱۴۰۳) قانون مجازات قاچاق اسلحه و مهمات و دارندگان سلاح و مهمات غیر مجاز مصوب ۱۳۹۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی، مجازات قانونی جرم نگهداری بیش از یک قبضه سلاح گرم سبک خودکار، علاوه بر جزای نقدی نسبی، حبس تعزیری درجه ۳ می‌باشد، با توجه به تبصره ۳ ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، جرم ارتكابی، جرم تعزیری درجه ۳ است و به استناد بند «ت» ماده ۳۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه کیفری یک می‌باشد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۲/۰۵

۷/۱۴۰۴/۷۱۶

شماره پرونده: ۷۱۶-۱۲۷-۱۴۰۴ ح

استعلام:

در صورت افزایش خواسته از سوی خواهان در اولین جلسه دادرسی، چنانچه از مصادیق افزایش خواسته نباشد و خواسته و دعوای مستقل با منشأ متفاوت باشد، تکلیف دادگاه چیست؟ آیا باید دستور رفع نقص و پرداخت هزینه دادرسی صادر شود؟ در صورت عدم حضور خوانده، آیا باید وقت رسیدگی تجدید شود؟ آیا دادگاه می‌تواند بدون اخذ هزینه دادرسی و حضور خوانده در خصوص خواسته افزایش یافته قرار عدم استماع دعوا صادر کند؟ به عبارت دیگر، چنانچه دادگاه موضوع را از مصادیق افزایش خواسته نداند، آیا در خصوص خواسته افزایش یافته باید قرار صادر کند و یا آنکه به صرف صدور دستور و تصمیم قضایی، می‌توان در این خصوص تعیین تکلیف کرد؟ چنانچه قرار صادر شود، آیا دادگاه باید ابتداً اخطار رفع نقص بابت پرداخت هزینه دادرسی و رفع نواقص شکلی را صادر کند؟

پاسخ:

اولاً، در فرض سؤال که دادگاه تغییر یا افزایش خواسته را بر ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ منطبق نمی‌داند، به نحو مستدل آن را نمی‌پذیرد و به دعوا حسب مورد با همان خواسته یا با همان میزان مندرج در دادخواست رسیدگی می‌کند. و آن جا که تغییر یا افزایش خواسته به صورت شفاهی در جلسه رسیدگی و یا به موجب لایحه درخواست می‌شود، برای عدم پذیرش آن نیازی به صدور رأی در معنای اخص آن؛ از جمله صدور قرار عدم استماع نیست؛ همچنین با توجه به این که صرف تغییر خواسته به معنای استرداد خواسته نیست، تا زمانی که استرداد خواسته مندرج در دادخواست احراز نشود، دادگاه ملزم به رسیدگی است.

ثانیاً، رسیدگی به خواسته افزایش یافته مستلزم پرداخت مابه‌التفاوت هزینه دادرسی است و در صورت عدم پرداخت هزینه یاد شده همزمان با درخواست افزایش خواسته، دادگاه دستور اخطار رفع نقص صادر می‌کند.

ثالثاً، چنانچه خواننده در جلسه دادرسی حاضر نباشد و یا آمادگی خود را برای دفاع نسبت به خواسته افزایش یافته اعلام نکند، دادگاه باید وقت رسیدگی را تجدید و در موارد عدم حضور خواننده، مراتب افزایش خواسته و مستندات آن را نیز امر به ابلاغ کند.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

edarehoquqy.eadl.ir

۱۴۰۵/۰۲/۳۰

۷/۱۴۰۴/۷۱۲

شماره پرونده: ۷۱۲-۷۵-۱۴۰۴ ح

استعلام:

۱- آیا حکم تبصره یک ماده یک قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیر منقول مصوب ۱۴۰۳ در خصوص مراجعه دارنده حق فسخ به منتقل‌الیه بر اساس شاخص قیمت روز مال غیر منقول، در بیان حکم و موضوع علی‌الاطلاق و فرض کثیر قضیه است؟ چنانچه قیمت مال غیر منقول کاهش یافته باشد، آیا دارنده حق فسخ می‌تواند قیمت مال را بر اساس شاخص تورم و یا به شیوه‌های دیگر مطالبه کند؟

۲- با توجه به رأی وحدت رویه شماره ۸۱۱ مورخ ۱۴۰۰/۴/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، چنانچه قیمت مال غیر منقول کاهش یافته باشد، آیا مشتری می‌تواند بر اساس ثمن و شاخص تورم، غرامت خود را مطالبه کند؟

پاسخ:

۱- اولاً، حکم ضمان مندرج در تبصره یک ماده یک قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیر منقول مصوب ۱۴۰۳ که انتقال‌دهنده موضوع این تبصره در زمان انتقال ملک مالک آن بوده است، متفاوت از ضمان درک موضوع ماده ۳۹۱ قانون مدنی و آراء وحدت رویه شماره ۷۳۳ مورخ ۱۳۹۳/۷/۱۵ و ۸۱۱ مورخ ۱۴۰۰/۴/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور است و به همین سبب به نظر می‌رسد در فرض تبصره یک ماده یک پیش‌گفته، موجبی برای اخذ ملک از حکم آراء وحدت یادشده نمی‌باشد.

ثانیاً، به صراحت تبصره یک ماده یک قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیر منقول مصوب ۱۴۰۳، در صورت فراهم بودن ترتیبات مذکور در این تبصره و تلقی تلف حکمی موضوع معامله، دارنده حق فسخ به قیمت روز مال غیر منقول، به منتقل‌الیه رجوع خواهد کرد؛ حکم این تبصره به منظور جبران زیان دارنده حق فسخ در فرض افزایش قیمت ملک موضوع معامله است؛ اما در صورتی که قیمت ملک با افزایشی مواجه نباشد و بر خلاف فلسفه حکم این تبصره قیمت کاهش یافته باشد، منتقل‌الیه تکلیفی به پرداخت قیمت زمان معامله ندارد و با پرداخت قیمت روز ملک - که با کاهش همراه بوده است - ذمه وی در مقابل دارنده حق فسخ بری می‌شود.

۲- با توجه به ابهام موجود در خصوص این پرسش، چنانچه پرسش مرتبط با پرسش نخست و در ادامه آن است، پاسخ همان است که در بند قبلی آورده شد و موجبی برای مطالبه قیمت زمان معامله نخست و یا مطالبه قیمت بر اساس شاخص تورم نمی‌باشد؛ اما چنانچه پرسشی مستقل مطرح شده است، به شرح زیر اعلام نظر می‌شود:

اولاً، وفق مواد ۳۹۰ و ۳۹۱ قانون مدنی و آراء وحدت رویه شماره ۷۳۳ مورخ ۱۳۹۳/۷/۱۵ و ۸۱۱ مورخ ۱۴۰۰/۴/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، خریدار جاهل به وجود فساد معامله، مستحق دریافت غرامت است که از جمله این غرامات، غرامت کاهش ارزش ثمن است.

ثانیاً، دادگاه میزان غرامت را مطابق عمومات ناظر بر میزان خسارت در دیون پولی (دعای مسئولیت مدنی) و بر اساس میزان افزایش قیمت (تورم) اموالی که از نظر نوع و اوصاف مشابه همان مبیع هستند، تعیین می‌کند. بدیهی است در تعیین میزان غرامت یادشده، آنچه ملاک تعیین است، میزان ثمن پرداختی توسط خریدار است. در هر صورت، این محاسبه باید به گونه‌ای صورت گیرد که خریدار با لحاظ ثمن و غرامت ناشی از کاهش ارزش آن، امکان خرید مالی داشته باشد که از نظر نوع و اوصاف مشابه همان مبیع مستحق للغیر درآمده است. بر این اساس، چنانچه ارزش ثمن پرداختی با کاهش مواجه نباشد و در واقع، اموالی که از نظر نوع و اوصاف مشابه همان مبیع هستند، افزایش قیمت (تورم) نداشته باشد و برای خریدار امکان خرید مالی معادل همان مال مستحق للغیر درآمده وجود داشته باشد، غرامتی بابت کاهش ارزش ثمن موضوع ماده ۳۹۱ قانون مدنی و آراء وحدت رویه یادشده قابل مطالبه نیست و حسب مورد، دیگر غرامات احتمالی وارده قابل مطالبه است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۲/۰۱

۷/۱۴۰۴/۶۷۲

شماره پرونده: ۶۷۲-۱۲۲-۱۴۰۴ ح

استعلام:

اعضای هیأت مدیره شرکت تعاونی مسکن به استناد مصوبه مجمع عمومی شرکت، قطعاتی از زمین‌های متعلق به شرکت تعاونی را با قیمت کارشناسی به فروش رسانیده‌اند. با تنظیم سند رسمی انتقال در دفتر اسناد رسمی، وجوه دریافتی به حساب شرکت تعاونی واریز شده است. پس از تغییر در اعضای هیأت مدیره، اعضای جدید به ادعای عدم رعایت مقررات و مفاد اساسنامه شرکت، شکایت کیفری مبنی بر خیانت در امانت و تحصیل مال از طریق نامشروع علیه اعضای هیأت مدیره سابق مطرح کرده‌اند؛ دادگاه کیفری در رأی صادره به این استناد که تشکیل جلسه مجمع عمومی با ضوابط و مقررات راجع به شرکت تعاونی و اساسنامه شرکت منطبق نبوده و مصوبات هیأت مدیره خارج از حدود اختیارات آنان و موجب تضییع حقوق اعضای تعاونی شده است، این مصوبات را بی‌اعتبار تشخیص داده و اقدام اعضای هیأت مدیره در فروش قطعات مورد ادعا را مصداق خیانت در امانت و تحصیل مال از طریق نامشروع تشخیص داده و حکم به محکومیت آنان صادر کرده است. با قطعیت رأی در دادگاه تجدید نظر، با درخواست اعاده دادرسی محکومان موافقت شده است و رفتار ارتكابی از سوی اعضای سابق هیأت مدیره مصداق خیانت در امانت تشخیص داده نشده است؛ اما در شعب مختلف دادگاه تجدیدنظر استان حکم بر رد اعاده دادرسی و محکومیت متهمان صادر شده است. پس از آن مدیر تصفیه شرکت تعاونی علیه خریداران اراضی مذکور دعوای ابطال معاملات و ابطال اسناد رسمی صادره را مطرح کرده است.

در خصوص فرض یادشده، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

اولاً، آیا دادگاه کیفری برای اظهارنظر در خصوص صحت و یا سقم مصوبات مجمع عمومی هیأت مدیره و اعلام نظر راجع به بی‌اعتباری آن در مقام احراز بزه خیانت در امانت و تحصیل مال از طریق نامشروع، دارای صلاحیت ذاتی است؟

ثانیاً، با فرض احراز حسن‌نیت خریداران و عدم اطلاع آنان از کیفیت مصوباتی که مجوز انجام معاملات بوده است و با لحاظ انتقال برخی اراضی به ایادی بعدی و خسارت غیر قابل جبران بر آنان، آیا درخواست ابطال اسناد مالکیت و اجرای حکم دارای وجاهت قانونی است؟

ثالثاً، از آنجا که اداره تعاون، کار و رفاه اجتماعی بارها با تأیید مصوبات هیأت مدیره، آنها را مطابق قانون تشخیص داده است، آیا محکومان باید ثمن این اراضی را پرداخت کنند و یا آنکه اراضی باید به شرکت تعاونی اعاده شود؟

پاسخ:

در فرض سؤال که هیأت مدیره شرکت تعاونی مسکن به استناد مصوبه مجمع عمومی شرکت، برخی املاک شرکت را به فروش رسانیده‌اند و ثمن آن نیز به حساب شرکت تعاونی واریز شده است؛ اما با طرح شکایت بعدی از سوی اعضای جدید هیأت مدیره، اعضای سابق بابت عناوین اتهامی خیانت در امانت و تحصیل مال از طریق نامشروع محکومیت قطعی یافته‌اند، با فرض جرم بودن رفتار ارتكابی و انطباق آن با هر یک از عناوین مجرمانه خیانت در امانت، تحصیل مال از طریق نامشروع و یا بزه موضوع ماده ۱۲۶ قانون شرکت‌های تعاونی مصوب ۱۳۵۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی، از آنجا که بی‌اعتبار دانستن مصوبات هیأت مدیره مبنای استدلال دادگاه برای صدور حکم محکومیت کیفری متهمان بوده است؛ بدون آنکه حکمی از آن دادگاه مبنی بر ابطال مصوبه صادر شده باشد؛ در صورت تقدیم دادخواست به دادگاه عمومی حقوقی برای ابطال معاملات و اسناد رسمی انتقال، صدور حکم بر ابطال اسناد مالکیت خریداران و ایادی بعدی (خریداران با حسن‌نیت) فاقد وجاهت قانونی است و صرف نظر از پرداخت ثمن معاملات صورت گرفته توسط خریداران؛ آنگونه که در فرض سؤال آمده است، الزام محکومان دادگاه کیفری به پرداخت بهای اراضی فاقد مجوز قانونی است و مسئولیت آنها در حدود ماده ۴۹ قانون شرکت‌های تعاونی مصوب ۱۳۵۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی است و موجب قانونی برای اعاده اراضی به شرکت تعاونی وجود ندارد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۲/۲۶

۷/۱۴۰۴/۶۷۱

شماره پرونده: ۶۷۱-۳/۱-۱۴۰۴ ح

استعلام:

چنانچه پس از دو نوبت برگزاری مزایده، خریداری نباشد و محکوم‌له نیز مال را نپذیرد و از آن رفع توقیف شود، از آنجا که وفق تبصره ۳ ماده ۹ قانون تأمین مالی تولید و زیرساخت‌ها مصوب ۱۴۰۲، برگزاری مزایده حضوری در محدوده زمانی دو سال از تاریخ این قانون برای نوبت سوم امکانپذیر است، خواهشمند است در این خصوص به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

- ۱- آیا مهلت محکوم‌له برای پذیرش مالی که در مزایده مشتری نداشته است، با موعده قضایی تعیین می‌شود؟
- ۲- برای درخواست مزایده نوبت سوم تا چه زمانی واحد اجرای احکام باید منتظر نظر محکوم‌له باشد؟ آیا باید با ابلاغ و تعیین موعده قضایی به محکوم‌له فرصت داده شود و پس از سپری شدن مهلت، از مال رفع توقیف شود؟

پاسخ:

۱ و ۲- اولاً، در حال حاضر مهلت دو ساله مقرر در تبصره ۳ ماده ۹ قانون تأمین مالی تولید و زیرساخت‌ها مصوب ۱۴۰۲، منقضی شده است و به همین سبب برگزاری مزایده سوم به صورت حضوری، بر اساس این تبصره منتفی است.

ثانیاً، با عنایت به ماده ۱۳۲ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، هرگاه در دفعه دوم خریداری نباشد، مال مورد مزایده در صورتی به محکوم‌علیه مسترد می‌شود که محکوم‌له آن مال را به قیمتی که ارزیابی شده است، قبول نکند؛ بنابراین چنانچه محکوم‌له در جلسه مزایده حضور نداشته باشد، باز هم حق قبول مال مزبور را دارد؛ اما با توجه به این‌که مبدأ مهلت دو ماهه مذکور در ماده ۱۴۴ این قانون در هر صورت از تاریخ مزایده است، اعمال این حق باید در مدتی کوتاه صورت گیرد که منافعی حق محکوم‌علیه مبنی بر مسترد داشتن این مال نباشد و چنانچه محکوم‌له ظرف مدتی کوتاه (عرفی) پس از جلسه مزایده نظر خود مبنی بر قبول مال مزبور را به اجرای احکام اعلام نکند، مال باید به محکوم‌علیه مسترد شود.

ثالثاً، مطابق ماده ۱۳۲ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، هرگاه در دفعه دوم هم خریداری نباشد و محکوم‌له نیز مال مورد مزایده را به قیمتی که ارزیابی شده است قبول نکند، آن مال به محکوم‌علیه مسترد خواهد شد؛ بر این اساس، چنانچه پس از پایان جلسه مزایده، محکوم‌له به ترتیب پیش گفته مورد مزایده را به قیمتی که ارزیابی شده است، قبول نکند و آن مال به محکوم‌علیه مسترد شود، تقاضای محکوم‌له برای قبول مال مورد مزایده به قیمت ارزیابی شده، منوط به موافقت محکوم‌علیه است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۲/۳۰

۷/۱۴۰۴/۶۲۵

شماره پرونده: ۶۲۵-۶۹-۱۴۰۴ع

استعلام:

به موجب ماده ۴۷ قانون تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۵۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، بازرسان تأمین اجتماعی در زمان بازرسی مجاز به بررسی اسناد مالی حقوقی و دستمزد و دفاتر مربوط به حقوق و دستمزد می‌باشند و بر اساس مصوبه مورخ ۱۳۹۶/۴/۲۶ ستاد فرماندهی اقتصاد مقاومتی (موضوع ابلاغیه شماره ۵۰۴۳۲ مورخ ۱۳۹۶/۴/۳۱ معاون اول رئیس جمهور)، سازمان تأمین اجتماعی مجاز به بررسی اسناد مالی سال آخر مالی می‌باشد؛ اما این سازمان، مقصود از دفاتر موضوع ماده ۴۷ یادشده را دفاتر خارج از حقوق و دستمزد می‌داند و بر بررسی اسناد مالی ده سال اصرار دارد؛ با توجه چالش‌های بسیار پیش آمده در این خصوص، خواهشمند است اعلام فرمایید آیا منظور از دفاتر موضوع ۴۷ قانون تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۵۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، دفاتر مربوط به حقوق و دستمزد است و یا آنکه دفاتر خارج از حقوق و دستمزد نیز مدنظر است؟

با توجه به مصوبه ستاد فرماندهی اقتصاد مقاومتی، آیا سازمان تأمین اجتماعی صرفاً مجاز به بررسی اسناد مالی یک سال است و یا آنکه می‌تواند اسناد مربوط به ده سال را مورد حسابرسی قرار دهد؟

پاسخ:

۱- منظور از «دفاتر و مدارک لازم» موضوع ماده ۴۷ قانون تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۵۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، با لحاظ ماده ۴۰ این قانون، دفاتر و مدارک مرتبط با مزد، حقوق و مزایای بیمه‌شدگان و یا هر دفتری است که به نحوی مرتبط با تشخیص و مطالبه حق بیمه است و به دیگر دفاتر غیر مرتبط قابل تسری نمی‌باشد.

۲- اولاً، به موجب ماده ۲ «دستورالعمل نحوه استعلام حقوقی و پاسخ به آن در قوه قضاییه مصوب ۱۳۹۸/۹/۱۹»، استعلام حقوقی باید ناظر به استنباط صحیح از مقرراتی باشد که رسماً منتشر شده است. بر این اساس و از آنجا که مصوبه مورد اشاره در استعلام در روزنامه رسمی منتشر نشده است، پاسخ‌گویی به پرسش راجع به آن از وظایف این اداره کل خارج است.

ثانیاً، با عنایت به ماده ۳۹ قانون تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۵۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، سازمان تأمین اجتماعی مکلف است حداکثر ظرف مهلت شش ماه از تاریخ دریافت صورت مزد، اسناد و مدارک کارفرما را مورد رسیدگی قرار دهد و در صورت مشاهده نقص یا اختلاف یا مغایرت وفق ماده ۱۰۰ این قانون اقدام و مابه‌التفاوت حق بیمه را وصول کند؛ اما این امر به معنای منع سازمان تأمین اجتماعی از رجوع به دفاتر و مدارک مربوط که حاوی اطلاعات مالی مرتبط و مربوط به ایام گذشته است نمی‌باشد و در هر صورت، حسابرسی و رسیدگی به دفاتر و مدارک، باید در مواعد مقرر قانونی انجام شود.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۲/۳۰

۷/۱۴۰۴/۶۰۸

شماره پرونده: ۶۰۸-۱/۳-۱۴۰۴ ح

استعلام:

با عنایت به اینکه وفق ماده ۹۶ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ از حقوق و مزایای کارکنان سازمان‌ها و مؤسسات دولتی یا وابسته به دولت، شرکت‌های دولتی، شهرداری‌ها، بانک‌ها و شرکت‌ها و بنگاه‌های خصوصی و نظائر آن در صورتی که دارای زن و فرزند باشند، ربع و الا ثلث توقیف می‌شود و نظر به اینکه دارندگان پایه قضایی جزو هیچ یک از افراد مذکور در این ماده محسوب نمی‌شوند و بویژه آنکه در قوانین مؤخر بر قانون یادشده، دارندگان پایه قضایی به صراحت از اشخاص مذکور در ماده ۹۶ یادشده مستثقل شده‌اند؛ از این جمله است بند «ب» تبصره ۱۲ ماده واحده قانون بودجه سال ۱۴۰۴ کل کشور، ماده ۱۱۷ قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب ۱۳۸۶ با اصلاحات بعدی، با تصویب‌نامه دولت در خصوص تعیین ضریب حقوق اعضای هیأت علمی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی و قضات؛ با توجه مستندات پیش گفته و همچنین با لحاظ تأکیدات شرع‌انور در خصوص ضرورت تأمین مالی قضات، خواهشمند است اعلام فرمایید آیا توقیف یک چهارم از حقوق و مزایای قضات به استناد مقرر صدرالذکر، دارای وجاهت قانونی است؟

پاسخ:

قانونگذار در ماده ۹۶ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ به منظور حفظ بخشی از حقوق و مزایای مستخدمین و با هدف تأمین معیشت این افراد؛ اعم از مستخدمین دولتی، عمومی و خصوصی، در مقام ایجاد محدودیت در امر توقیف حقوق و مزایای آنان است؛ به همین سبب، حکم این ماده شامل تمامی حقوق‌بگیران است و برخی احکام مالی خاص مربوط به دارندگان پایه قضایی؛ آنگونه که در فرص سؤال آمده است، موجب خروج آنان از دایره شمول این ماده نمی‌شود.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۲/۱۹

۷/۱۴۰۴/۶۰۰

شماره پرونده: ۶۰۰-۳/۱-۱۴۰۴ ح

استعلام:

چنانچه در زمان تحویل ملک موضوع محکوم به کاشف به عمل آید مال از زمان تعهد محکوم علیه مستحق للغير بوده است آیا موضوع مشمول تلف حکمی موضوع مواد ۳۰ و ۴۶ قانون اجرای احکام مدنی است آیا امکان وصول از اموال دیگر محکوم علیه وجود دارد؟

پاسخ:

در فرض سوال که در زمان اجرای حکم تحویل ملک، معلوم شده است مال از زمان تعهد محکوم علیه، مستحق للغير بوده است، با توجه به بقای عین، چنین فرضی منصرف از تلف حکمی و احکام راجع به آن است و از آنجا که محکوم به ناظر بر تحویل عین معین است که وجود دارد و حکم صادره تا پیش از نقض آن، قابل اجرا است، در فرض سؤال عین محکوم به باید تحویل محکوم له شود و موضوع از مقررات مواد ۳ و ۴۶ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ منصرف است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۲/۲۷

۷/۱۴۰۴/۵۸۹

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۷۵-۵۸۹ ح

استعلام:

نظر به وجود برخی ابهامات در خصوص دستورالعمل اجرایی و سند راهنمایی ماده هشت قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیرمنقول و بند ب ماده ۱۱۴ قانون برنامه هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران تعداد ۴ فقره ایراد و شبهه به شرح ذیل جهت اطلاع و ارائه طریق ارسال می‌گردد:

۱- مطابق ماده ۸ قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیر منقول مصوب ۱۴۰۳/۴/۳ مراجع قضایی در خصوص آرا قطعی صادره در خصوص تغییر کاربری یا تخریب مکلف به ثبت سامانه به صورت آنی گردید مع الوصف و مطابق بند ب ماده ۱۱۴ قانون برنامه ۵ ساله هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۴۰۳/۳/۱ دادگستری مکلف ثبت آراء و دستورات قضایی در سامانه گردیده است از آنجا که در قانون برنامه ۵ ساله دستورات را نیز مشمول ثبت دانسته مع الوصل ماده ۸ قانون الزام این امر را مشمول ثبت ندانست جمع بین دو قانون چگونه ممکن است؟

۲- مطابق ماده ۴ دستورالعمل اجرایی و سند راهنمایی ماده ۸ قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیرمنقول و بند «ب» ماده ۱۱۴ قانون برنامه هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران اعتبار نقشه من مختصات ضمیمه شده باید در متن تصمیم یا رأی به آن اشاره شود» این در حالی است که اعتبار بخشی به نقشه خارج از تخصص در صلاحیت قضایی است در ثانی متن مذکور خارج از ماده ۸ قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیرمنقول مصوب می‌گردد.

۳- در ماده ۸ دستورالعمل اجرایی و سند راهنمای ماده ۸ قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیرمنقول و بند «ب» ماده ۱۱۴ قانون برنامه هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران واژه «به نحوی» فاقد ضابطه عینی و اندازه‌گیری بوده و موجب تشتت تصمیم‌گیری خواهد شد.

۴- ماده یازده دستورالعمل اجرایی و سند راهنمایی ماده ۸ قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیرمنقول و بند «ب» ماده ۱۱۴ قانون برنامه هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران وارد تعیین مصادیق جرم انگاری گردید که

خارج از صلاحیت دستورالعمل و تعارض با ماده ۲ قانون مجازات اسلامی و فاقد اختیار قانونی قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیر منقول می‌باشد.

پاسخ:

۱- حکم مقرر در بند «ب» ماده ۱۱۴ قانون برنامه پنج ساله هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۴۰۳، ناظر بر ثبت تمام حقوق راجع به املاک، اعمال و وقایع حقوقی، آراء قطعی و دستورات قضایی راجع به این اموال در سامانه جامع املاک و اسناد است و حکم موضوع ماده ۸ قانون الزام به ثبت معاملات اموال غیر منقول مصوب ۱۴۰۳، ناظر به تکلیف مراجع قضایی به ثبت تصمیمات و آرای قطعی مربوط به ایجاد و سلب هرگونه حق عینی و آرای قطعی صادره در خصوص تغییر کاربری یا تخریب بنا در سامانه ثبت الکترونیک اسناد است. صرف نظر از اینکه در حال حاضر «سامانه جامع املاک و اسناد» به شرح مذکور در بند «ب» پیش گفته وجود ندارد و با توجه به تصریح صدر ماده یادشده به تکلیف سازمان ثبت و اسناد و املاک کشور برای اصلاح این سامانه، ظاهراً مقصود همان «سامانه ثبت الکترونیک اسناد» است، در بند «ب» ماده ۱۱۴ قانون صدرالذکر، عبارت «آراء قطعی و دستورات قضایی» موضوع این بند به صورت مطلق ذکر شده است؛ اما در ماده ۸ قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیر منقول مصوب ۱۴۰۳، عبارت «آراء قطعی مربوط به ایجاد و سلب هرگونه حق عینی» و به نحو مقید است؛ بنابراین با توجه به دیگر عبارات مذکور در بند «ب» ماده ۱۱۴ یادشده، به نظر می‌رسد دایره شمول این بند نسبت به ماده ۸ قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیر منقول مصوب ۱۴۰۳ اعم است و تعارضی (تباینی) بین این دو مقرر قانونی نیست.

۲- از عبارت ماده ۲ دستورالعمل اجرایی و سند راهنمای ماده ۸ قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیر منقول و بند «ب» ماده ۱۱۴ قانون برنامه هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۴۰۴/۵/۲۶، چنین مستفاد است که نقشه و مختصات جغرافیایی ضمیمه شده مربوط به ملک باید همان نقشه و مختصاتی باشد که در متن تصمیم یا رأی به آن اشاره شده است؛ بر این اساس، عبارت مذکور مفید این معنا نیست که مرجع قضایی مکلف باشد جدای از استناد و استدلال مندرج در تصمیم و رأی صادره، مستقلاً اعتبار نقشه و مختصات جغرافیایی ملک را نیز اعلام کند.

۳- استفاده از واژه «به نحوی» در ماده ۸ دستورالعمل اجرایی و سند راهنمای ماده ۸ قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیر منقول و بند «ب» ماده ۱۱۴ قانون برنامه هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران مصوب ۲۶/۵/۱۴۰۳، تاکید بر استفاده از روشی مناسب برای درج تصمیمات و آرای موضوع ماده ۸ قانون و مختصات جغرافیایی در دفتر الکترونیک املاک یا پرونده الکترونیکی در خصوص قطعات متعدد موضوع این تصمیمات و آراء است؛ به گونه‌ای که در استعلامات بعدی به صورت برخط و آنی قابل انعکاس باشد و نیاز به استعلام جدید نباشد؛ بنابراین واژه مزبور صرفاً تأکید بر استفاده از روشی است که نتیجه مزبور را حاصل کند.

۴- صرف نظر از آنکه ماده ۱۱ دستورالعمل اجرایی و سند راهنمای ماده ۸ قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیر منقول و بند «ب» ماده ۱۱۴ قانون برنامه هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران مصوب ۲۶/۵/۱۴۰۴ همسو و همراستا با ضمانت اجرای کیفری مندرج در بند «ب» ماده ۱۱۴ قانون برنامه پنج‌ساله هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۴۰۳ می‌باشد، ماده ۱۱ مذکور اصولاً در مقام جرم‌انگاری جدیدی نیست تا اشکال مذکور در استعلام وارد باشد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۲/۳۰

۷/۱۴۰۴/۵۷۱

شماره پرونده: ۵۷۱-۹۱-۱۴۰۴ ح

استعلام:

با توجه به اختلاف دیدگاه‌های موجود در خصوص جواز یا عدم جواز تصدی برخی سمت‌ها توسط اعضای هیأت علمی دانشگاه که دارای پروانه وکالت رسمی دادگستری هستند، به نظر می‌رسد این امر بنا به جهات زیر با منع قانونی مواجه نباشد:

نخست. مستفاد از اصل یکصد و چهل و یکم قانون اساسی و از آنجا که وفق بند ۲ ماده ۱۰ لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۳۳۳ با اصلاحات و الحاقات بعدی، وکیل رسمی دادگستری می‌تواند عضو هیئت علمی گروه حقوق دانشگاه باشد و با توجه به ماده یک قانون احکام دائمی برنامه‌های توسعه کشور مصوب ۱۳۹۵ و نیز آیین‌نامه استخدامی اعضای هیئت علمی؛ از جمله شئون عضویت در هیأت علمی دانشگاه در کنار انجام وظایف آموزشی و پژوهشی و عضویت در کمیته‌های و کمیسیون‌های مختلف دانشگاه اشتغال به امور اجرایی و برعهده گرفتن سمت‌های مدیریتی است که به حکم قاعده عقلی التزام به شیء التزام به لوازم آن است، اشتغال وکیل دادگستری به عنوان هیأت علمی با انجام همه شئون مرتبط؛ از جمله شئون مدیریتی در دانشگاه متبوع خود مجاز شناخته می‌شود. دوم. سمت‌های مدیریتی اعضای هیأت علمی؛ اعم از تک ستاره‌ای که فقط مختص به اعضای هیئت علمی است مانند مدیر گروه، معاون دانشکده رئیس دانشکده؛ دو ستاره ای که هم کارمندان و هم اعضای هیأت علمی می‌توانند عهده دار آنها شوند، فاقد وصف استمرار و به صورت غیر تمام وقت و موقت است؛ همچنین براساس مصوبه تشکیل هیأت‌های امنای دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی و پژوهشی مصوب جلسات ۱۸۱ و ۱۸۳ مورخ ۱۳۶۷/۱۲/۲۳ شورای عالی انقلاب فرهنگی، ماده ۱۰ قانون اهداف و وظایف و تشکیلات وزارت علوم تحقیقات و فناوری مصوب ۱۳۸۳ و ماده یک قانون احکام دائمی برنامه‌های توسعه مصوب ۱۳۹۵، دانشگاه‌ها دارای استقلال اداری، تشکیلاتی، مالی و معاملاتی بوده و در موارد مزبور صرفاً تابع مصوبات هیأت امنای خود هستند؛ هیأت امنای نیز به عنوان مرجع مقررات‌گذار صالح اقدام به تصویب آیین‌نامه سامان‌دهی و تشکیلات دانشگاه نموده است و براساس این آیین‌نامه بین پست و سمت سازمانی تفکیک شده است. سمت‌های مدیریتی واگذار شده

به اعضای هیأت علمی صرفاً سمت سازمانی محسوب می‌شود و براساس جدول ماده ۲۵ آیین‌نامه استخدامی اعضای هیأت علمی از میزان ساعات موظف تدریس یا تحقیق عضو کسر می‌شود و وی مکلف است آن ساعات را به تکالیف مدیریتی خود اختصاص دهد و صرفاً مبلغی تحت عنوان فوق‌العاده مدیریت به این فرد پرداخت می‌شود؛ به مانند قضاتی که در کنار پست اصلی قضاوت، عهده‌دار سمت‌های مدیریتی می‌شوند؛ مانند رئیس کل دادگستری استان که هم‌زمان رئیس شعبه اول تجدیدنظر استان نیز می‌باشد و یا مدیر کل حقوقی قوه قضاییه بدون آنکه اشتغال به سمت مدیریتی وی مستلزم استعفا از شغل قضا باشد؛ از منظر حقوق عمومی، سپردن سمت‌های مدیریتی درون قوه قضاییه به قضات در حفظ حقوق عامه و حراست از منافع عمومی با کمترین هزینه و بیشترین کارآمدی ریشه دارد.

سوم. برخی سمت‌های مدیریتی مانند مدیر گروه آموزشی و رئیس دانشکده باید توسط یکی از اعضای هیأت علمی تصدی شود و این وضعیت به ویژه در گروه‌هایی مانند گروه حقوق که گاه تمام اعضای آن دارای پروانه وکالت رسمی دادگستری هستند، به این نتیجه منتهی می‌شود که هیچ فردی نمی‌تواند عهده‌دار این سمت‌ها شود.

چهارم. نظریات تفسیری شورای نگهبان که مستند به سازمان بازرسی کل کشور قرار گرفته است؛ از جمله ادله لبی محسوب می‌شود و چنین ادله‌ای نیز اطلاق و عموم ندارد و باید به قدر متیقن از مفاد آن اکتفا شود؛ لذا نظریه تفسیری شورای نگهبان که استنباط از متن قانون اساسی است، قابلیت توسعه و تسری و تنقیح مناط ندارد و صرفاً نتیجه آن ممنوعیت جمع نمایندگی مجلس شورای اسلامی با ریاست دانشگاه و ریاست دانشکده است و از این حیث مانند آراء وحدت رویه دارای حجیت است.

بنابه مراتب فوق خواهشمند است اعلام فرمایید آیا قبول مسئولیت‌های یادشده؛ مشتمل بر مدیر گروه، مدیر حقوقی دانشگاه، رئیس دانشکده و رئیس دانشگاه و به طور کلی مسئولیت‌های درون سازمانی دانشگاهی برای اعضای هیأت علمی دانشگاه که دارای پروانه وکالت رسمی دادگستری هستند با منع قانونی مواجه است؟

پاسخ:

با توجه به حکم مقرر در ذیل اصل یکصد و چهل و یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و تبصره یک ماده واحده قانون ممنوعیت تصدی بیش از یک شغل مصوب ۱۳۷۳ با اصلاحات و الحاقات بعدی مبنی بر مستثنی دانستن سمت‌های آموزشی در دانشگاه‌ها و مؤسسات تحقیقاتی از ممنوعیت جمع مشاغل دولتی و با توجه به تعریف

«شغل» در تبصره ۲ این ماده واحده به عنوان وظایف مستمر مربوط به پست ثابت سازمانی یا شغل و پستی که به طور تمام وقت انجام می‌شود و با لحاظ حکم بند ۲ ماده ۱۰ لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۳۳۳ با اصلاحات و الحاقات بعدی مبنی بر تجویز تصدی به وکالت رسمی دادگستری برای «استادان دانشکده حقوق که اشتغال به تدریس در یکی از شعب حقوقی دارند در صورت اجازه شورای دانشگاه»، همچنین با عنایت به ماده یک قانون احکام دائمی برنامه‌های توسعه کشور مصوب ۱۳۹۵ راجع به اقدام دانشگاه‌ها در چارچوب مصوبات و آیین‌نامه‌های مالی، معاملاتی، اداری، استخدامی و تشکیلاتی مصوب هیأت امنا که حسب مورد به تصویب وزرای علوم، تحقیقات و فن‌آوری و بهداشت، درمان و آموزش پزشکی رسیده است و بدون نیاز به رعایت قوانین و مقررات عمومی حاکم بر دستگاه‌های دولتی بویژه قانون محاسبات عمومی، قانون مدیریت خدمات کشوری و قانون برگزاری مناقصات و همچنین با لحاظ مقررات مصوب بعدی و مستند به ماده یک اخیرالذکر؛ از جمله بندهای ۲۱-۱ و ۲-۲۲ آیین‌نامه استخدامی اعضای هیأت علمی مصوب ۱۴۰۳/۱/۱ مرکز هیأت‌های امنا و هیأت‌های ممیزه وزارت علوم، تحقیقات و فناوری در تعریف «پست سازمانی» و «شغل» و نیز با عنایت به اینکه نظریه‌های شماره ۸۵۱۳ مورخ ۱۳۶۲/۲/۲۰ و ۶۷۷۲ مورخ ۱۳۷۳/۶/۲۳ شورای محترم نگهبان صرفاً ناظر به «سمت ریاست دانشگاه و دانشکده» است؛ بنابراین آن دسته از سمت‌هایی که اعضای هیأت علمی در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی و تحقیقاتی بر عهده می‌گیرند و در راستای مدیریت امور آموزشی است، با وکالت رسمی دادگستری قابل جمع بوده و با منع قانونی مواجه نیست؛ ضرورت تفسیر مضیق نصوص جزایی نیز چنین اقتضایی را دارد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۲/۲۶

۷/۱۴۰۴/۵۳۲

شماره پرونده: ۵۳۲-۳/۱-۱۴۰۴ ح

استعلام:

با توجه به لزوم اعمال تسری حکم اعسار نسبت به محکوم له و محکوم علیه واحد در خصوص محکومیت های متعدد (موضوع ماده ۱۸ آیین نامه اجرایی نحوه محکومیت های مالی مصوب ۱۳۹۹/۶/۱۸)، خواهشمند است به پرسش های زیر پاسخ دهید:

اولاً، چنانچه جنس محکومیت ها متفاوت باشد، نحوه تسری چگونه خواهد بود؟ مانند آنکه زوج به پرداخت مهریه زوجه محکوم شده باشد و دادگاه با پذیرش اعسار نسبی وی، حکم به پرداخت سالانه یک سکه بهار آزادی صادر کند؛ در این فرض، حکم تقسیط مهریه به محکومیت قطعی زوج به پرداخت مبلغی به عنوان اجرت المثل ایام تصرف ملک زوجه، چگونه تسری می یابد؟

ثانیاً، چنانچه پس از پذیرش اعسار نسبی محکوم علیه، وی به جای اعمال تسری، دادخواست دیگری برای محکومیت دیگر خود تقدیم کند و دادگاه متوجه صدور حکم سابق نباشد و حکم به بطلان دعوای اعسار صادر کند و حکم اخیر قطعی شود، آیا اعمال حکم مقدم مبنی پذیرش اعسار وی در خصوص محکومیت دیگر نیز امکان پذیر است و یا آنکه به سبب حادث بودن امر اعسار، وضعیت احراز شده اخیر ملاک عمل می باشد؟

ثالثاً، با لحاظ اماره قانونی مذکور در ماده ۷ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی مصوب ۱۳۹۴ و شیوه های اثباتی مشخص شده، آیا متفاوت بودن محکومیت های مالی محکوم علیه در امکان تسری مؤثر است؟ مانند آنکه، یکی از محکومیت ها مسبوق به اخذ مال باشد و محکومیت دیگر چنین نباشد.

پاسخ:

اولاً، در اجرای بخش اخیر ماده ۱۸ آیین نامه اجرایی نحوه اجرای محکومیت های مالی مصوب ۱۳۹۹/۶/۱۸، مبنی بر تسری حکم اعسار یا تقسیط نسبت به احکام دیگر بین دو شخص، واحد بودن نوع دین شرط نیست و با صدور حکم تقسیط در خصوص یکی از محکومیت ها، اجرای همزمان دو حکم به موازات یکدیگر امکان پذیر نیست و پس

از پرداخت و استهلاك اقساط محکوم به تقسيط شده، محکوم به پرونده ديگر به همان اقساط و به همان ميزان وصول می شود.

بر اين اساس، در فرض سؤال که مهریه زوجه به صورت پرداخت سالانه یک قطعه سکه تقسيط شده است، پس از وصول و استهلاك کامل اقساط مهریه، محکوم به ديگر (اجرت المثل ايام تصرف) معادل ارزش روز یک سکه، در هر سال وصول خواهد شد.

ثانياً، در فرض سؤال که پس از تقسيط محکوم به در یک پرونده، در پرونده ديگر حکم بر بطلان دعوای اعسار همان محکوم عليه صادر شده است، صرف نظر از آنکه به سبب حکم مقرر در ماده ۱۸ آيين نامه اجرائی نحوه اجرای محکوميت های مالی مصوب ۱۳۹۹/۶/۱۸، نیازی به طرح دعوای دوم نبوده است، از آنجا که وفق مواد ۱۶ و ۱۸ قانون نحوه اجرای محکوميت های مالی مصوب ۱۳۹۴ در صورتی از حکم اعسار و تقسيط سابق رفع اثر خواهد شد که دادگاه صادرکننده حکم اعسار به رفع عسرت محکوم عليه رسيدگی و رأی قطعی در اين خصوص صادر کند و يا آنکه دادگاه به موجب حکم قطعی احراز کند محکوم عليه بر خلاف واقع خود را معسر قلمداد نموده است؛ در فرض سؤال تا زمانی که از حکم اعسار سابق به شرح مذکور رفع اثر نشده باشد، صرف صدور حکم بطلان دعوای اعسار در پرونده دوم، مانع اجرای حکم اعسار به نحو تقسيط محکوم به در پرونده اول و تسری آن به ديگر محکوميت ها نیست؛ مگر آنکه حکم به بطلان دعوای اعسار که مؤخر بر حکم اعسار نسبی است، متضمن احراز رفع عسرت محکوم عليه به طور کلی و يا جزئی باشد که تشخيص آن امری مصداقی و بر عهده مرجع قضایی مربوط است.

ثالثاً، صرف نظر از آنکه شرايط مقرر در ماده ۷ قانون نحوه اجرای محکوميت های مالی مصوب ۱۳۹۴ در خصوص شیوه اثبات اعسار با توجه به تفاوت نوع دین، مربوط به جریان دادرسی و زمان صدور حکم است که مؤثر در پذيرش يا عدم پذيرش ادعای اعسار است، در فرض سؤال که اعسار به نحو تقسيط پذيرفته شده است، با لحاظ شرايط مقرر در ماده ۱۸ آيين نامه يادشده، تفاوت نوع دین در تسری حکم اعسار يا تقسيط به ديگر محکوميت ها مؤثر نیست.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضايه

۱۴۰۵/۰۲/۰۶

۷/۱۴۰۴/۵۲۹

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۳/۱-۵۲۹ ح

استعلام:

انجام برخی مفاد اجراییه‌های صادره که متضمن انجام عملی از سوی محکوم علیه است، در مدت ده روز از تاریخ ابلاغ اجراییه مقدور نیست؛ آیا در صورت اجرای حکم در بازه زمانی متعارف، می‌توان محکوم علیه را از پرداخت نیم‌عشر اجرایی معاف کرد؟

پاسخ:

در فرض سؤال که موضوع محکومیت انجام عملی از سوی محکوم علیه است و به سبب موضوع عمل، اجرای آن در مهلت ده روز مندرج در ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ امکان پذیر نیست، صرف این امر و انجام بعدی آن در مهلتی متعارف آن‌گونه که در استعلام آمده است، موجب معافیت محکوم علیه از پرداخت حق اجرا نیست؛ زیرا، معافیت از پرداخت تمام یا بخشی از حق اجرا مستلزم تصریح از سوی مقنن است و در فرض سؤال، نه تنها چنین تصریحی وجود ندارد؛ بلکه به صراحت ماده ۱۶۰ قانون یاد شده، پرداخت حق اجرا پس از انقضای ده روز از تاریخ ابلاغ اجراییه بر عهده محکوم علیه است و صرفاً در صورتی که طرفین سازش کنند یا بین خود ترتیبی برای اجرای حکم بدهند، نصف حق اجرا دریافت خواهد شد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۲/۰۹

۷/۱۴۰۴/۵۱۰

شماره پرونده: ۵۱۰-۳/۱-۱۴۰۴ ح

استعلام:

فردی بابت چند فقره چک محکوم شده و اجراییه هم به نفع محکوم له صادر شده است. در مرحله اجرای احکام و خارج از دادگاه محکوم له و محکوم علیه صلح نامه ای تنظیم و توافق می کنند بابت اجراییه وجه چک ها و خسارات تأخیر تأدیه آن، یک باب مغازه تجاری متعلق به محکوم علیه به محکوم له صلح شود؛ چنانچه مشخص شود مغازه مورد صلح مستحق للغیر بوده و یا آنکه صلح نامه به علل قانونی دیگری باطل شود، آیا محکوم له (متصلح) می تواند اجرای حکم را پیگیری کند و یا آنکه صرفاً می تواند قیمت روز مغازه مورد صلح را به نرخ روز و بر اساس آرای وحدت رویه شماره ۷۳۳ مورخ ۱۳۹۳/۷/۱۵ و ۸۱۱ مورخ ۱۴۰۰/۴/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور مطالبه کند و یا آنکه اختیار انتخاب با محکوم له است؟ آیا تبدیل تعهد صورت گرفته و تعهد قبلی (موضوع اجراییه) ساقط شده است؟ آیا می تواند اجرای مفاد اجراییه و همچنین قیمت روز مغازه مورد صلح را مطالبه کند؟

پاسخ:

در فرض سؤال که حکم به پرداخت وجه چک و خسارت تأخیر تأدیه آن صادر شده و قطعیت یافته است و در مرحله اجرای حکم، طرفین توافق کرده اند محکوم علیه یک باب مغازه تجاری به محکوم له صلح کند؛ اما مغازه مستحق للغیر درآمده و صلح نامه به این علت یا علت دیگری باطل شده است، چنانچه به موجب حکم قطعی بطلان عقد صلح به لحاظ موارد پیش گفته اعلام شود، عقد باطل اثری ندارد و عملیات اجرایی ادامه می یابد. بدیهی است اجرای احکام صرفاً در حدود مقرر در اجراییه (محکوم به) عملیات اجرایی را ادامه می دهد و چنانچه محکوم له مدعی حقی مازاد بر آن (مانند مطالبه غرامت) باشد، مستلزم طرح دعوا و صدور حکم مقتضی است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۲/۲۶

۷/۱۴۰۴/۴۴۱

شماره پرونده: ۴۴۱-۳/۱-۱۴۰۴ ح

استعلام:

۱- در صورتی که طرفین در مرحله اجرای احکام مطابق ماده ۴۰ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، در مورد نحوه اجرای حکم مانند تقسیط مهریه توافق کند، آیا محکوم له (زوجه) می تواند به رغم اجرای مفاد توافق از سوی محکوم علیه، به استناد تبصره یک ماده ۱۱ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی مصوب ۱۳۹۴، برای استیفای بخش اجرا نشده طلب خود، اموال مدیون را توقیف کند؟

۲- در فرض سؤال چنانچه پس از توافق، اموال قابل توجهی به محکوم علیه برسد؛ مانند پاداش پایان خدمت یا اموال ناشی از ارث، آیا محکوم له می تواند استیفای طلب خود از محل این اموال را به سبب آنکه در زمان توافق اولیه مورد لحاظ نبوده است، تقاضا کند؟

۳- در هر دو فرض در صورتی که اراده واقعی طرفین محل تردید باشد، آیا رفع ابهام و کشف اراده واقعی طرفین بر عهده قاضی اجرای احکام است و وی می تواند برای این منظور شهادت گواهان را استماع نماید و یا ادله دیگر را بررسی کند و بر اساس آن اتخاذ تصمیم نماید و یا آنکه خارج از صلاحیت قاضی اجرای احکام است؟

۴- در صورت سکوت توافق در خصوص منتفی شدن استیفای بخش اجرا نشده محکوم به از اموال محکوم علیه با تقسیط محکوم به و عدم توجه طرفین در زمان عقد به این امر و قابل احراز نبودن اراده آنها با توسل به ادله ای مانند شهادت گواهان، تکلیف قاضی اجرای احکام مدنی در برابر درخواست محکوم له چیست؟

پاسخ:

دیدگاه نخست:

در فرض سؤال که طرفین در اجرای ماده ۴۰ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ در مورد نحوه اجرای حکم چنین توافق کرده اند که محکوم به، به نحو اقساط پرداخت شود، اجرای احکام موظف است تا زمانی که توافق باقی است، حکم را مطابق مفاد توافق اجرا کند و موضوع از تبصره یک ماده ۱۱ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی

مصوب ۱۳۹۴ منصرف است که تقسیط به حکم دادگاه و در مقام رسیدگی به دعوی اعسار انجام شده است؛ بنابراین، پاسخ به دیگر پرسش‌های مطرح شده، منتفی است.

دیدگاه دوم:

۱، ۲، ۳ و ۴- در فرض سؤال، هرگاه طرفین وفق ماده ۴۰ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، در مرحله اجرای حکم در خصوص نحوه اجرای حکم (تقسیط مهریه) توافق کنند، در حقیقت در خصوص شیوه و چگونگی اجرای حکم توافق نموده‌اند و در مقام اجرای حکم وفق ماده یادشده و توافق طرفین رفتار می‌شود؛ بنابراین، توقیف اموالی که در زمان توافق موجود بوده و طرفین نسبت به آن آگاه بوده‌اند، امکانپذیر نیست؛ اما چنانچه مالی از محکوم‌علیه معرفی شود که در زمان توافق وجود نداشته است، این امر مانع از استیفای بخش اجرا نشده آن، از اموال به دست آمده یا مطالبات وی نیست؛ زیرا توافق طرفین ناظر به وضع مالی محکوم‌علیه در زمان توافق است؛ مگر آن‌که برای دادگاه قصد طرفین مبنی بر تقسیط دین به طور مطلق و صرف نظر از وضع مالی محکوم‌علیه احراز شود که در این صورت، استیفای بخش اجرا نشده آن از اموال محکوم‌علیه جایز نیست و محکوم‌له فقط می‌تواند نسبت به آن مقدار از اقساط که موعد آن فرا رسیده است، مال معرفی کند. در هر صورت، احراز اراده طرفین و حدود و ثغور آن و استناد به هرگونه ادله ابرازی، بر عهده مرجع قضایی مربوط است و در صورتی که در خصوص حدود و ثغور توافق طرفین، اختلاف ایجاد شود، مدعی باید مطابق مقررات عام آیین دادرسی مدنی در دادگاه صالح دعوی مقتضی اقامه کند. بدیهی است پس از صدور حکم قطعی، واحد اجرای احکام وفق مفاد آن، اقدام خواهد کرد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۲/۳۰

۷/۱۴۰۵/۴۸

شماره پرونده: ۴۸-۲۵-۱۴۰۵ کی

استعلام:

در خصوص محکومینی که بابت حبس بدل از جزای نقدی (۳ سال، ۵ سال، ۱۰ سال) تحمل کیفری می‌نمایند در صورت استحقاق برخورداری از مرخصی آیا بایستی به میزان جزای نقدی مورد لحوق حکم تأمین اخذ گردد یا به میزان حبس بدل از جزای نقدی؟

پاسخ:

نظر به این که در اعطای مرخصی به زندانیان و اعزام آنان به مراکز حرفه‌آموزی، تحصیل علوم و فنون و اشتغال، مطابق ماده ۵۲۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و مواد ۱۸۲ و ۲۰۲ آیین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰/۲/۲۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی و رأی وحدت رویه شماره ۶۸۰ مورخ ۱۳۸۴/۵/۲۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور رفتار می‌شود و از آن جا که حبس بدل از جزای نقدی موضوع ماده ۵۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، ناشی از الزام قانونی بوده و مجازات اصلی جرم نیست، اخذ تأمین مناسب برای اعطای مرخصی به این محکومان بر اساس ماده ۲۵۰ این قانون که حاوی مؤلفه‌های متعددی است صورت می‌پذیرد و متناسب‌سازی تأمین باید بر مبنای تمام این مؤلفه‌ها صورت گیرد و نه فقط مجازات جرم مورد نظر؛ بنابراین در فرض سؤال، مجازات جزای نقدی مقرر در حکم با احتساب ایام بازداشت و حبس تحمل شده به عنوان بدل از جزای نقدی، فقط یکی از معیارهای صدور قرار تأمین است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۲/۱۹

۷/۱۴۰۵/۲۸

شماره پرونده: ۲۸-۱/۳-۱۴۰۵ ح

استعلام:

آیا در توقیف خودرو به عنوان مال معرفی شده جهت استیفای محکوم به توقیف سیستمی از طریق پلیس راهور موضوعیت دارد یا توقیف فیزیکی در تشخیص تقدیم حقوق توقیف کننده معیار است؟

۲- اگر مرجع ثبت کننده توقیف مانند اداره ثبت اسناد و املاک یا پلیس راهور به هر دلیلی در ثبت توقیف مقدم قصور نماید و مال معرفی شده با دستور مقدم توقیف نشود و با دستور مؤخر توقیف شود آیا تاریخ صدور دستور یا وصول دستور می تواند معیاری برای حقوق متقاضی توقیف باشد؟ صرفاً متقاضی حق دارد برای جبران خسارت به مرجع خاطی مراجعه نماید؟

پاسخ:

۱- توقیف اموال منقول وفق مواد ۶۱ به بعد قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ صورت می گیرد و آثار قانونی مربوط؛ از جمله موضوع مواد ۵۶ و ۵۷ این قانون، پس از انجام توقیف مترتب می شود؛ همچنین با توجه به اطلاق مواد اخیرالذکر، حکم این مواد صرفاً ناظر به توقیف فیزیکی نمی باشد و توقیف سیستمی خودرو را نیز شامل می شود.

۲- با توجه به بند یک ماده ۱۴۸ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ و مواد ۵۶ و ۵۸ آیین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم الاجرا و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی مصوب ۱۳۸۷/۶/۱۱ با اصلاحات و الحاقات بعدی، بستانکاری که به نفع او بازداشت در تاریخ مقدم صورت گرفته است، نسبت به وصول طلب از مورد بازداشت حق تقدم دارد؛ بنابراین ملاک حق تقدم، تاریخ توقیف و بازداشت است و نه تاریخ صدور دستور یا وصول نامه حاوی آن. در فرض سؤال، مطالبه خسارت ناشی از قصور در انجام تکلیف قانونی و عدم ثبت دستور توقیف و یا عدم رعایت ترتیب ثبت چنین دستوری، تابع عمومات مسئولیت مدنی است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۲/۱۳

۷/۱۴۰۵/۱۸

شماره پرونده: ۱۸-۱۶۸-۱۴۰۵ کی

استعلام:

پرونده‌ای صرفاً با اعتراض شاکی نسبت به مقدار مجازات متهم نزد دادگاه تجدیدنظر مطرح و رأی محکومیت در همان دادگاه تأیید شده است؛ اما رأی نسبت به متهم در همان مرحله بدوی به لحاظ عدم اعتراض و تجدیدنظرخواهی وی قطعی شده است. در چنین فرضی در صورت تقاضای آزادی مشروط، تعلیق اجرای مجازات، آزادی تحت نظارت سامانه‌های الکترونیکی و... آخرین دادگاه صادرکننده حکم قطعی نسبت به محکوم‌علیه کدام مرجع است؟ محکوم‌علیه باید این امتیازات را از کدام دادگاه درخواست کند؟ دادگاه بدوی یا دادگاه تجدیدنظر؟

پاسخ:

اولاً، مطابق رأی وحدت رویه شماره ۵۸۳ مورخ ۱۳۷۲/۷/۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور چنانچه رأی تجدید نظرخواسته عیناً در دادگاه تجدیدنظر تأیید شود، دادگاه اخیر، دادگاه صادرکننده حکم قطعی است. ثانیاً، مطابق بند «پ» ماده ۴۹۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ رأیی که مرجع تجدیدنظر آن را تأیید یا پس از نقض رأی نخستین صادر کرده باشد، لازم‌الاجرا است؛ اعم از اینکه این رأی، متعاقب تجدید نظرخواهی شاکی یا محکوم باشد و از آنجا که هرگونه تغییر در نحوه اجرای حکم صادره در اجرای «نظام نیمه‌آزادی» و «آزادی تحت نظارت سامانه‌های الکترونیکی» موضوع مواد ۵۷ و ۶۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نیز باید ناشی از تصمیم دادگاه صادرکننده این رأی باشد؛ بنابراین مقصود از دادگاه صادرکننده حکم در موارد یادشده، دادگاهی است که حکم لازم‌الاجرا را صادر کرده است؛ بر این اساس، در فرض سؤال که پس از تجدید نظرخواهی شاکی، پرونده در دادگاه تجدید نظر مطرح شده و این دادگاه رأی قطعی صادر کرده است، مرجع اعمال نهادهای یادشده؛ دادگاه تجدید نظر است. در خصوص «تعلیق اجرای مجازات» و «آزادی مشروط» نیز با توجه به مواد ۴۶ و ۵۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و رأی وحدت رویه شماره ۷۳۱ مورخ ۱۳۹۲/۸/۲۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، مرجع اتخاذ تصمیم درخصوص اعمال نهادهای یاد شده دادگاه تجدید نظر است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۲/۲۷

۷/۱۴۰۵/۱۷

شماره پرونده: ۱۷-۱۶۸-۱۴۰۵ کی

استعلام:

در صورتیکه مال برده شده در جرایم در جرایمی مثل، کلاهبرداری ارز خارجی باشد بفرمایید اولاً: در بحث رد مال می بایست به رد عین ارز خارجی داده شود یا قیمت آن؟ اگر حکم به قیمت داده شود قیمت چه زمانی ملاک است؟ ثانیاً: بحث جرایم نقدی چگونه است؟ آیا می بایست حکم به پرداخت عین ارز خارجی داده شود یا قیمت آن؟ اگر حکم به قیمت داده شود قیمت زمان وقوع جرم ملاک است یا اجرای حکم یا...؟

پاسخ:

اولاً، هر چند بند «ث» ماده ۵۸ قانون بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۴۰۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی به نحو عام، تسویه هرگونه دین یا بدهی را فقط با پول رایج کشور امکان پذیر دانسته است؛ مگر آنکه قانون، شیوه دیگری را تعیین کرده یا با رعایت مقررات، ترتیب دیگری بین بدهکار و بستانکار توافق شده باشد، در فرض سؤال که مال موضوع کلاهبرداری ارز خارجی است، صدور حکم به محکومیت به رد مال معادل همان میزان از ارز و وصول آن در فرایند اجرای احکام با منع موضوع این بند از ماده پیش گفته مواجه نمی باشد؛ زیرا وفق ماده یک قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷، دادگاه مکلف شده است مرتکب جرم کلاهبرداری را علاوه بر حبس و جزای نقدی به رد «اصل مال» محکوم نماید؛ مقصود از «اصل مال»، حسب مورد اصل وجه پرداختی و یا اموال یا اسناد موضوع کلاهبرداری است. بر این اساس، در فرض استعلام که مال موضوع کلاهبرداری ارز خارجی است، عین ارز خارجی باید به عنوان رد مال مورد حکم قرار گیرد؛ چنانچه بر خلاف ترتیب پیش گفته، «قیمت ارز خارجی» به عنوان رد مال مورد حکم قرار گیرد، وفق تبصره ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، قیمت زمان اجرای حکم، ملاک در پرداخت رد مال می باشد.

ثانیاً، در صورت محکومیت متهم به پرداخت جزای نقدی معادل مالی که اخذ نموده است، موضوع ماده یک قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷، چنانچه مال اخذ شده ارز خارجی باشد،

ملاک محاسبه جزای نقدی، قیمت و ارزش ریالی ارز کشورهای خارجی است و از آنجا که میزان جزای نقدی تابعی از ارزش مال مأخوذه است، قیمت ارز خارجی در زمان وقوع جرم، ملاک محاسبه جزای نقدی است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

edarehoquqy.eadl.ir

۱۴۰۵/۰۲/۱۲

۷/۱۴۰۵/۱۳

شماره پرونده: ۱۳-۱-۳-۱۴۰۵ ح

استعلام:

آیا صرف معرفی مال محکوم علیه نزد ثالث برای محکوم له ایجاد حق نموده و شخص ثالث مکلف به پرداخت محکوم به می باشد و یا آنکه باید تشریفات مقرر در مواد ۸۷ و ۹۱ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ انجام شود و پیش از ابلاغ مراتب توقیف به شخص ثالث، توقیفی صورت نگرفته و شخص ثالث تکلیفی به پرداخت محکوم به ندارد؟

پاسخ:

صرف معرفی مال محکوم علیه نزد شخص ثالث، توقیف مال به نفع محکوم له محسوب نمی شود؛ بلکه مطابق تشریفات مقرر در ماده ۸۷ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ پس از معرفی مال، باید اختاریه ای در خصوص توقیف مال یا طلب و میزان آن به پیوست رونوشت اجراییه به شخص ثالث ابلاغ و رسید دریافت شود؛ در این صورت مال توقیف شده محسوب می شود. شایسته ذکر است چنانچه ثالث در اجرای ماده ۹۱ این قانون، منکر وجود تمام یا قسمتی از مال یا طلب یا اجور و عوائد محکوم علیه نزد خود باشد، باید ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ اختاریه، مراتب را به اجرای احکام اطلاع دهد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۲/۲۷

۷/۱۴۰۵/۸

شماره پرونده: ۸-۱۲۷-۱۴۰۵ ح

استعلام:

در پرونده‌ای صادرکننده دو فقره چک که به صدور اجراییه و جلب وی منجر شده است، با انعقاد قراردادهایی با دارنده چک متعهد می‌شود در موعد معینی اصل مبالغ چک‌ها را به همراه مبلغ اضافی توافق شده پرداخت کند. در قراردادهای مذکور علاوه بر توافق یادشده همچنین مقرر شده است که در صورت عدم ایفای تعهد در سررسید، متعهد مکلف به پرداخت خسارت تأخیر تأدیه به میزان روزانه دو و سه درصد مبلغ اصل چک‌ها و مبلغ اضافه باشد؛ حل و فصل اختلافات نیز به داوری ارجاع شده است. پس از عدم پرداخت وجوه در موعد مقرر، دارنده چک‌ها وفق شرط داوری به داور مراجعه می‌کند و داور نیز به محکومیت متعهد به پرداخت وجه چک‌ها و خسارت تأخیر تأدیه به میزان‌های مذکور در قرارداد رأی صادر می‌کند. به سبب عدم اعتراض در مهلت قانونی، محکوم‌علیه از طرح دعوای ابطال رأی داوری باز می‌ماند و رأی قطعییت یافته و بر اساس آن اجراییه صادر می‌شود؛ پس از صدور اجراییه نسبت به رأی داوری محکوم‌علیه با طرح دعوای مستقلی بطلان شروط قراردادی ناظر بر تعیین خسارت تأخیر تأدیه (سود) به میزان غیر متعارف (روزانه دو و سه درصد مبلغ چک‌ها) که مبلغ کلانی است را به استناد مغایرت با مقررات آمره از جمله قانون عملیات بانکی بدون ربا و قواعد مربوط به منع ربا و سود نامشروع مطرح می‌کند؛ دادگاه بدوی حکم به بطلان شروط مذکور صادر می‌کند؛ پرونده در حال حاضر در مرحله تجدیدنظرخواهی است.

در خصوص فرض پیش‌گفته، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- آیا پس از صدور رأی داوری و قطعییت آن و سپری شدن مهلت اعتراض به رأی داوری، دعوای مستقل به خواسته بطلان شروط قراردادی مستند رأی داور، از حیث اصول حاکم بر داوری و اعتبار امر مختومه قابلیت استماع و رسیدگی دارد؟

۲- آیا دادگاه می‌تواند به رغم قطعییت رأی داوری و صدور اجراییه به استناد آمره بودن مقررات ناظر به منع ربا و سود نامشروع، حکم بر بطلان شروط قراردادی مربوط به خسارت تأخیر تأدیه صادر کند؟

۱- در فرض سؤال که پس از صدور رأی داور مبنی بر محکومیت خوانده داوری به انجام تعهدات قراردادی و پس از سپری شدن مدت اعتراض به رأی داور و قطعیت آن، محکوم علیه رأی داوری دعوای بطلان شرط مندرج در قرارداد را مطرح کرده است، به نظر می‌رسد این دعوا قابلیت پذیرش ندارد؛ زیرا ادعای بطلان شرط مذکور در زمره دفاع خوانده در دعوای الزام به انجام تعهدات قراردادی بوده است و پس از رسیدگی و صدور رأی داور به شرح یادشده، پذیرش دعوا بر بطلان شرط، معارض رأی قطعی داوری است و موضوع از شمول ماده ۴۶۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ خارج است.

۲- اولاً، با توجه به صدر ماده ۴۸۹ قانون یادشده، رأی داور در صورتی که مشتمل بر یکی از موارد مذکور در این ماده باشد، باطل است و قابلیت اجرایی ندارد؛ بنابراین هرگاه از سوی یکی از طرفین اجرای رأی داور درخواست شود، دادگاه مکلف است رأی داور را از جهات مذکور در این ماده بررسی کند و چنانچه طرف دیگر مدعی بطلان رأی داور باشد، از آنجا که بررسی رأی داور پیش از صدور دستور اجرا، تکلیف دادگاه است، تذکر یکی از طرفین نیز مورد توجه دادگاه قرار خواهد گرفت.

ثانیاً، در فرض صدور اجراییه، دادگاه صادرکننده اجراییه، همان گونه که هنگام صدور اجراییه باید با توجه به ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ اتخاذ تصمیم کند، برای عدول از این تصمیم نیز باید بر اساس ماده یادشده، باطل و غیر قابل اجرا بودن رأی داور و اشتباه بودن تصمیم قبلی خود مبنی بر صدور اجراییه را احراز کند.

ثالثاً، در فرض سؤال چنانچه دادگاه احراز کند رأی داوری مطابق ماده ۴۸۹ یادشده باطل و غیر قابل اجرا می‌باشد، صرف ابطال اجراییه کافی نیست؛ بلکه از آنجا که این تصمیم متضمن باطل و غیر قابل اجرا دانستن رأی داوری است و دارای همان آثار حکم ابطال رأی داور است، باید تصمیم خود را به نحو مستدل و مستند به قانون و در قالب صدور دادنامه اتخاذ و به طرفین ابلاغ کند.

رابعاً، در تمامی مواردی که دادگاه در اجرای ماده ۴۸۹ قانون یادشده رأی بر باطل و غیر قابل اجرا بودن رأی داوری صادر می‌کند، با توجه به اینکه دارای همان آثار و حکم به ابطال رأی داور است، از آنجا که وفق رأی

وحدت رویه شماره ۸۳۶ مورخ ۱۴۰۲/۶/۲۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، این رأی غیر مالی است؛ بنابراین
مانند دیگر آرای غیر مالی قابل تجدیدنظر است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

edarehoquqy.eadl.ir

۱۴۰۵/۰۲/۲۰

۷/۱۴۰۵/۷

شماره پرونده: ۷-۱۶۸-۱۴۰۵ کی

استعلام:

چنانچه در پرونده‌ای شخص متواری به اتهام جنایت عمدی مستوجب دیه در دادگاه بدوی محکوم شود و پرونده در اجرای احکام مفتوح باشد و به محکوم علیه دسترسی نباشد، در خصوص دیه چه تصمیمی باید اتخاذ شود؟

پاسخ:

در جنایت عمدی مستوجب دیه موضوع ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، چنانچه در مرحله اجرای حکم به لحاظ فرار یا مرگ محکوم علیه، دسترسی به وی ممکن نباشد، با درخواست صاحب حق، دیه جنایت از اموال مرتکب پرداخت می‌شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد و در خصوص قتل عمد در صورت عدم امکان استیفاء دیه از عاقله وفق مفاد ماده صدرالذکر و در غیر قتل، دیه بر بیت‌المال خواهد بود و قاضی اجرای احکام با لحاظ ملاک ماده ۸۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و مفاد رأی وحدت رویه شماره ۷۹۰ مورخ ۱۳۹۹/۴/۱۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، پرونده را به دادگاه صادرکننده حکم قطعی ارسال می‌کند تا این دادگاه با لحاظ مقررات مذکور و تبصره ماده ۳۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و با رعایت ترتیب مذکور در ماده ۴۳۵ یادشده در صورت اقتضاء، حکم به پرداخت دیه از بیت‌المال صادر کند.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۲/۲۶

۷/۱۴۰۵/۲

شماره پرونده: ۲-۱۲۷-۱۴۰۵ ح

استعلام:

آیا موارد مذکور در بند ۱۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی در مرحله تجدیدنظر نیز قابل اعمال است؟ به عبارت دیگر حتی در صورت صدور رأی محکومیت و یا سقوط دعوا در مرحله بدوی پس از تجدیدنظر خواهی یکی از طرفین دادرسی ادامه یافته و خواهان حسب مورد می تواند پس از تجدیدنظر خواهی تا زمان ختم مذاکرات اصحاب دعوا یا ختم دادرسی دادخواست بدوی خود را مسترد کند و دادگاه تجدیدنظر با نقض رأی بدوی مبادرت به صدور قرار رد دعوا نماید. (لازم به ذکر است این نظر در آرای صادره در موضوع اراضی دولتی و سایر دعاوی عملاً باعث می شود در مواردی که خواهان با توجه به نظر کارشناسی و سایر دلایل متوجه شود که حق ندارد با تجدیدنظر خواهی و استرداد دعوی بدوی موجبات نقض حکم بدوی و صدور قرار رد دعوا گردد).

پاسخ:

اولاً، در صورت استرداد دعوی بدوی توسط تجدید نظر خوانده در مرحله تجدید نظر (خواهان دعوی بدوی) که حکم به نفع او صادر شده است، دادگاه تجدید نظر ضمن نقض حکم بدوی، طبق بند «ج» ماده ۱۰۷ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ اقدام می کند. بدیهی است شرایط مقرر در بند مذکور در این مرحله نیز باید رعایت شود.

ثانیاً، تجدید نظر خواهی از سوی خواهان بدوی به این معنی است که دعوی وی در مرحله بدوی از نظر شکلی یا ماهیتی رد شده است و استرداد دعوی مردود غیر ممکن است؛ از این رو در مرحله تجدید نظر به استناد ماده ۳۶۳ قانون یادشده، تجدید نظر خواه می تواند دادخواست تجدید نظر خواهی خود را مسترد کند که در این صورت، رأی بدوی به قوت خود باقی خواهد بود.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه